مفاوضات - فرق ما بین انسان و حیوان

حضرت عبدالبهاء

نسخه اصل فارسی

فرق ما بین انسان و حیوان – مفاوضات - اثر حضرت عبدالبهاء – بر اساس نسخه طبع سنهء ۱۹۰۸ م

یک دو مرتبه در مسأله روح صحبت شد امّا نوشته نشد . بدانکه اهل عالم بر دو قسمند یعنی دو فرقه‌اند یک فرقه منکر روحند گویند که انسان هم نوعی از حیوانست ، چرا ؟ می بینیم که حیوان در قوی و حواسّ مشترک با انسانست و این عناصر بسیطه مفرده که این فضا مملوّ از آنست بترکیبهای نامتناهی ترکیب شود و از هر ترکیبی یک کائنی از کائنات پیدا شود از جمله کائنات ذوی الارواح است که دارنده قوی و احساساتند هر چه ترکیب مکمّلتر است آن کائن اشرفتر است . ترکیب عناصر در وجود انسان از ترکیب جمیع کائنات مکمّلتر است و امتزاجی در نهایت اعتدال دارد لهذا اشرفست و اکمل . گویند نه اینست که انسان یک قوّه و روح مخصوصی دارد که سائر حیوانات از او محرومند حیوانات جسم حسّاسند و انسان در بعضی قوی حسّاستر است (و حال آنکه در قوای حسّاسه ظاهره مثل سمع و بصر و ذوق و شمّ و لمس حتّی در بعضی از قوای باطنه مثل حافظه حیوان از انسان شدیدتر است). گویند حیوان ادراک دارد شعور دارد نهایتش اینست که شعور انسان بیشتر است . این قول فلسفه حالیّه است چنین میگویند و زعمشان چنین است و اوهامشان چنین حکم کرده است اینست که بعد از بحث و دلائل عظیمه انسانرا بسلاله حیوان رسانده‌اند که یک وقتی بوده است که انسان حیوان بوده نوع تغییر نموده ترقّی کرده است کم کم تا بدرجه انسان رسیده . امّا الهیّون گویند خیر چنین نیست هر چند انسان در قوی و حواسّ ظاهره مشترک با حیوانست ولی یک قوّه خارق العاده در انسان موجود است که حیوان از آن محرومست این علوم و فنون و اکتشافات و صنایع و کشف حقایق از نتائج آن قوّه مجرّده است این قوّه یک قوّتیست که محیط بر جمیع اشیاست و مدرک حقایق اشیا اسرار مکنونه کائناترا کشف کند و در آن تصرّف نماید حتّی شیء غیر موجود در خارجرا ادراک کند یعنی حقائق معقوله غیر محسوسه را که در خارج وجود ندارد بلکه غیب است ادراک کند مثل حقیقت عقل و روح و صفات و اخلاق و حبّ و حزن انسان که حقیقت معقوله است . و ازین گذشته این علوم موجوده و صنایع مشهوده و مشروعات و کشفیّات نامتناهی انسانی یک وقتی غیب مستور و سرّ مکنون بوده است آن قوّه محیطه انسانی آنانرا کشف کرده و از حیّز غیب بحیّز شهود آورده من جمله تلغراف فوتغراف فنوغراف جمیع این اکتشافات و صنایع عظیمه یک وقتی سرّ مکنون بوده است آن حقیقت انسانیّه کشف کرده و از حیّز غیب بحیّز شهود آورده حتّی یک وقتی بوده است که خواصّ این آهن که می بینی بلکه جمیع معادن سرّ مکنون بوده است حقیقت انسانیّه کشف این معدنرا کرده و این هیأت صناعت در او ایجاد نموده و قس علی ذلک . جمیع اشیا که از اکتشافات و اختراعات بشریّه است و نامتناهیست این مطلب جای انکار نیست و نمی توانیم انکار کنیم . اگر بگوئیم این

از آثار قوای حیوانیّت و قوای حواسّ جسمانیست واضحاً مشهوداً می بینیم که حیوانات در این قوی اعظم از انسانند مثلاً بصر حیوان خیلی تندتر از بصر انسانست قوّه سامعه حیوان خیلی بیش از قوّه سامعه انسان و همچنین قوّه شامّه و قوّه ذائقه خلاصه در جمیع قوای مشترکه بین حیوان و انسان اکثر حیوان شدیدتر است . مثلاً در قوّه حافظه فرض کنیم اگر کبوتری را از اینجا باقلیمی بسیار بعید برید و از آنجا رها نمائی رجوع باینجا نماید راهها در حفظش ماند سگی را از اینجا باواسط آسیا برو رها کن میآید باینجا ابداً راهرا گم نمیکند و همچنین در سائر قوی مثل سمع و بصر و شمّ و ذوق و لمس . پس واضح شد که اگر در انسان قوّه ای غیر از قوای حیوانی نبود باید حیوان در اکتشافات عظیمه و در ادراک حقائق اعظم از انسان باشد پس باین دلیل معلوم شد که در انسان یک موهبتی هست که در حیوان نیست . و ازین گذشته حیوان ادراک اشیاء محسوسه را میکند امّا ادراک حقائق معقوله را نمیکند مثلاً آنچه در مدّ بصر است می بیند امّا آنچه از مدّ بصر خارج است ممکن نیست ادراک کند و تصوّر او را نمی تواند بکند مثلاً حیوان ممکن نیست ادراک این بکند که ارض کرويّ الشّکل است زیرا انسان از امور معلومه استدلال بر امور مجهوله کند و کشف حقائق مجهوله نماید . از جمله آفاق مائله را چون انسان بیند استنتاج کرویّت ارض نماید مثلاً قطب شمالی در عکّا ۳۳ درجه است یعنی ۳۳ درجه از افق مرتفعست چون انسان رو بقطب شمالی رود هر یک درجه که قطع مسافت نماید یک درجه قطب از افق صعود پیدا کند یعنی ارتفاع قطب شمالی ۳٤ درجه شود تا ارتفاع قطب بچهل درجه و پنجاه درجه و شصت درجه و هفتاد درجه اگر بقطب ارض رسد ارتفاع قطب بنود درجه رسد و در سمت الرّأس رسد یعنی بالای سر این قطب امر محسوس است و این صعود نیز امر محسوس است که هر چه رو بقطب رود قطب بلندتر شود ازین دو امر معلوم یک امر مجهول کشف گردد که آن آفاق مائله است یعنی افق هر درجه ارض غیر افق درجه دیگر است این کیفیّت را انسان ادراک کند و استدلال بامری مجهول که کرویّت ارض است نماید امّا حیوان ممکن نیست که ادراک اینرا بکند . و همچنین ممکن نیست که حیوان ادراک اینرا نماید که شمس مرکز است و ارض متحرّک حیوان اسیر حواسّ است و مقیّد بآن است اموری که ماوراء حواسّ است که حواسّ در او تصرّف ندارد ابداً ادراک نکند و حال آنکه در قوی و حواسّ ظاهره حیوان اعظم از انسانست . پس ثابت و محقّق شد که در انسان یک قوّه کاشفه ای هست که بآن ممتاز از حیوانست و این است روح انسان . سبحان الله انسان همیشه توجّهش بعلوّ است و همّتش بلند است همیشه میخواهد که بعالمی اعظم از آن عالمی که هست برسد و بدرجه ای ما فوق درجه ای که هست صعود نماید حبّ علویّت از خصائص انسانست متحیّرم که بعضی فلاسفه امریکا و اروپا چگونه راضی شده‌اند که خود را تدنّی بعالم حیوان دهند و ترقّی معکوس نمایند وجود باید توجّهش رو بعلوّ باشد و حال آنکه اگر بخود او بگوئی حیوانی بسیار دلتنگ میشود بسیار اوقاتش تلخ میشود . عالم انسان کجا عالم حیوان کجا کمالات انسان کجا جهالت حیوان کجا نورانیّت انسان کجا ظلمانیّت حیوان کجا عزّت انسان کجا ذلّت حیوان کجا ؟ یک طفل ده ساله عرب در بادیه دویست سیصد شتر را مسخّر میکند بیک صدا میبرد و میآورد فیل باین عظمت را یک هندوی ضعیف چنین مسخّر مینماید که در نهایت اطاعت حرکت نماید جمیع اشیا در دست انسان مسخّر است طبیعت را مقاومت میکند جمیع کائنات اسیر طبیعتند نمیتوانند از مقتضای طبیعت جدا شوند مگر انسان که مقاومت طبیعت کند طبیعت جاذب مرکز است انسان بوسائطی دور از مرکز میشود در هوا پرواز نماید طبیعت مانع انسان از دخول در دریاست انسان کشتی سازد و در قطب محیط اعظم سیر و حرکت نماید و قس علی ذلک این مطلب بسیار مطوّلست مثلاً انسان در کوه و صحرا کشتی راند و وقوعات شرق و غرب را در یک نقطه جمع کند جمیع این کیفیّات مقاومت طبیعت است . این دریای باین عظمت نمیتواند ذرّه ای از حکم طبیعت خارج شود آفتاب باین عظمت نتواند بقدر سر سوزن از حکم طبیعت خارج شود و ابداً ادراک شؤون و احوال و خواصّ و حرکت

و طبیعت انسان نتواند . پس در این جسم باین صغیری انسان چه قوّتیست که محیط بر همه اینهاست این چه قوّه قاهره ایست که جمیع اشیا مقهور او میشوند ؟ یک چیزی باقی مانده است این است که فیلسوفهای جدید میگویند که ما ابداً در انسان روحی مشاهده نمینمائیم و آنچه در خفایای جسد انسان تحرّی مینمائیم یک قوّه معنویّه احساس نمیکنیم . یک قوّه ای که محسوس نیست چگونه تصوّر آن نمائیم ؟ الهیّون در جواب گویند روح حیوان نیز محسوس نگردد و باین قوای جسمانیّه ادراک نشود بچه استدلال بر وجود روح حیوانی نمائیم شبهه ای نیست که از آثار استدلال بر آن کنی که در این حیوان قوّه ای که در نبات نیست هست آن قوّه حسّاسه است یعنی بیناست شنواست و همچنین قوای دیگر از اینها استدلال کنی که یک روح حیوانی هست . بهمین قسم از آن دلائل و آثار مذکوره استدلال کن که یک روح انسانی هست . پس در این حیوان چون آثاری هست که در نبات نیست گوئی که این قوای حسّیّه از خصائص روح حیوانست و همچنین در انسان آثار و قوی و کمالاتی بینی که در حیوان موجود نیست پس استدلال کن که در انسان یک قوّه ای هست که حیوان از آن محروم است . و اگر چنانچه هر شیء غیر محسوس را انکار کنیم حقائق مسلّمة الوجود را باید انکار نمائیم . مثلاً مادّه اثیریّه محسوس نیست و حال آنکه محقّق الوجود است قوّه جاذبه محسوس نیست و حال آنکه محقّق الوجود است از چه حکم بر وجود اینها میکنیم از آثارشان مثلاً این نور تموّجات آن مادّه اثیریّه است ازین تموّجات استدلال بر وجود او کنیم .